

## عقل مهجور

(به مناسبت سیزدهمین سال درگذشت مهندس مهدی بازرگان)

یادداشت مهندس سید امیر خرم

۸۶/۱۰/۳۰

[www.amirkhorram.ir](http://www.amirkhorram.ir)

سخن نگارنده در این مقاله کوتاه، ارایه شناخت اندکی است از دو سر سلسله احیاگران دینی که تاثیر شگرف آنها بر متاخرین‌شان بر کسی پوشیده نیست و سپس بیان نسبیتی که به تعبیر نویسنده، مرحوم بازرگان با این بزرگان داشت. این دو احیاگر بزرگ عالم اسلام، امام محمد غزالی و مولانا جلال‌الدین مولوی هستند که دارای مشابهات و اختلافاتی با یکدیگر می‌باشند. هر دو از حرمت و شهرت عالمان دینی روزگار خود برخوردار بودند و هر دو در نکته‌سنجی و سخن‌پردازی و معرفت‌گویی چندان توانا بودند که متعلمان بسیار داشتند و مدرسه و منبر را رونق داده بودند. هر دو منصب و مسند افتاء و تدریس داشتند و محبوب و مقبول امرا و خواجگان زمان خود بودند. در عین حال هر دو آنها از آنچه بنام دین در دوران‌شان ارایه می‌شد، گلایه‌مند بودند. هر دو بر دین‌داران دوران خود طعن دین‌فروشی می‌زدند. نه فقط بر فقیهان که صوفیان را نیز دارای چنین انحرافی از دین میدانستند. هر دو اعتقاد داشتند که باطن دین در زیر ظواهر دینی مفقود شده است و اگرچه مساجد پر می‌شوند، بانگ اذان بر مناره‌ها بلند است و نمازهای واجب برقرار، محتسب وجود دارد و شرابخوارها مجازات می‌شوند، خلیفه عباسی بنام جانشین پیامبر خلافت می‌کند و شریعت دین به تمامه رعایت می‌گردد، لیکن همین شریعت حجابی شده است در مقابل حقیقت دین. هر دو این بزرگواران بر این اعتقاد بودند، لیکن نگاه آنها به حقیقت دین با یکدیگر متفاوت بود. گویی هر کدام از وجهی از این منشور به حقیقت دین می‌نگریستند. اگر کتاب احیای علوم‌الدین را ثمره اندیشه دینی امام غزالی بدانیم و کتب مثنوی معنوی و دیوان کبیر را ثمره اندیشه دینی مولانا جلال‌الدین، آنگاه می‌توان چنین نتیجه گرفت که غزالی عالمی عاشق بود که در دین‌شناسی خود بر عقل تکیه می‌زد و مولانا عاشقی عالم بود که در دین‌شناسی خود، بیش از عقل بر عشق تاکید می‌ورزید. آدمی در کتاب احیای علوم‌الدین، خود را با عالم خداترسی مواجه می‌بیند که بر عقلانیت دین تاکید موکد دارد و آنچه را که بنام دین در جامعه زمانه خود می‌بیند، به اعتبار آنکه با مقتضیات عقلی همخوانی ندارد، مورد نقد قرار می‌دهد. لیکن در دیوان کبیر و نیز در مثنوی معنوی، آدمی با عاشق خداجویی مواجه می‌گردد که تمام وجودش آکنده از ذرات عشق است و اگر نقدی هم بر دینداران دوران خود دارد، از آن روست که اینگونه تظاهرات دینداری را حجابی می‌داند که مانع تابش آفتاب عشق خداوندی است. مراد ما در این مقاله بیشتر آشنایی با اندیشه امام غزالی است تا مولانا جلال‌الدین.

در میان احیاگران دینی در عالم اسلام، کمتر متفکری است که از اندیشه امام ابو‌حامد محمد غزالی طوسی تاثیر نپذیرفته باشد. متکلم و متصوف بزرگی که در عین دانش بسیار و احاطه بر جمیع علوم دینی، قدرت تحلیل و جسارت نقد، طهارت و خداترسی بی‌اندازه‌ای نیز داشت. امام غزالی که روزگاری معتبرترین مدرس مدرسه نظامیه بغداد بود، یکبارہ تمامی شهرت و تنعم و محبوبیت در بغداد خلیفه‌نشین و فقیه‌پرور را به کناری نهاد و راه سفر پیش گرفت. سالها در دمشق رحل اقامت افکند و به دور از جاذبه‌های دنیوی، به مکاشفه درون پرداخت. احیای علوم‌الدین ثمره این دوران است و تاثیر شگرف این کتاب بر پسینیان امام غزالی نیز از آنرو است که ثمره چنین مکاشفاتی است. گویی این کتاب عصاره وجود ایشان است. غزالی در قرن پنجم هجری قمری می‌زیست. قرن چهارم و پنجم به تعبیر عموم مورخین، از بهترین ادوار تمدن اسلامی محسوب می‌گردد. چرا که پس از آن در هیچ دوره دیگری این مقدار رونق و شکوفایی چه در علوم تجربی و چه در علوم دینی به آن وسعت و کمیت، بوجود نیامده است. مع‌الوصف غزالی معتقد بود که علوم دینی در آن دوران در حال افول و بلکه در حال احتضار است و کسی باید آنها را احیا کند. آنچه غزالی را بر آن داشت تا به کار احیای علوم‌الدین بپردازد، به تعبیر خود او، آن بود که می‌دید اکثر عالمان دینی، دین را چنان به مردم نشان می‌دهند که گویی دین چیزی جز فتاوی قضایی، جدل و مناظره برای از میدان بدر کردن رقیبان و سخنان زیور شده و میان تهی و اعظان برای صید دل عوام نیست و علمی که صالحان سلف بدان می‌پرداختند و خداوند آن را فقه و حکمت نامیده، مهجور افتاده است. آنچه احیاء علوم

الدین ایشان را جاودانه نمود، نه فقط روانی کلام، قدرت استدلال و شیرینی بیان و عمق معنای سخن او، بلکه صفا، اخلاص، خداترسی و خوف زاهدانه‌ای است که در جای جای این کتاب عظیم موج میزند. احیاء علوم‌الدین بر قیاس کتب فقهی مشتمل بر چهار بخش است و هر بخش نیز مشتمل بر ده کتاب (یا ده باب) و لذا مجموعاً متضمن چهل کتاب است. غزالی خود در مقدمه کتاب چنین می‌گوید: مطالب وارده در کتاب متعلق به علم معامله است نه علم مکاشفه (که در آن فقط کشف معلوم، مطلوب است و قابل ذکر در کتب و رسائل نیست) و علم معامله یا در باب اعمال جوارح سخن می‌گوید (علم ظاهر) و یا در باب احوال و اعمال قلوب (علم باطن) و اعمال جوارح نیز بر دو قسم‌اند: محمود و مذموم و لذا کتاب احیاء علوم‌الدین مشتمل بر چهار بخش ذیل است: عبادات، عادات، مهلکات و منجیات. کافی است به چند مورد از دیدگاه‌های غزالی در این کتاب اشاره نماییم تا نگاه او به دین و نقد او به دینداران دورانش را بهتر بشناسیم.

- از جمله در خصوص معنای فقه، نظر غزالی آن است که علوم شرعی بر دو قسمند: اصول و فروع و فروع نیز بر دو قسم است، یا متعلق به مصالح دنیا است و یا متعلق به مصالح آخرت. اولی همان است که فقه نامیده می‌شود و متکفل آن فقیهان‌اند که علمای دنیا هستند. فقیه همان شخص قانون‌دان است (۱).

- همچنین است علم فقه را علمی دنیوی دانستن که تنها بکار دنیا می‌آید و فنی است همچون شیوه‌های سیاست و حراست (۲).  
- در باب امر به معروف و نهی از منکر نیز غزالی چنین می‌گوید: روش علما و عادت عالمان در امر به معروف و نهی از منکر و بی‌اعتنایی‌شان به شوکت سلاطین چنین بود. چرا که متکی به فضل خداوند بودند که از شر سلاطین محفوظشان دارد و چون فقط برای خدا سخن می‌گفتند، سخنشان در دل‌های سخت کارگر می‌افتاد و آنها را نرم می‌کرد. لکن امروزه طمع‌های گوناگون، دهان علما را لجام زده است و لذا سکوت پیشه کرده‌اند و اگر هم چیزی بگویند چون قول و فعلشان ناهماهنگ است، توفیقی نمی‌یابند. ولی اگر راست بگویند و حق علم خود را ادا کنند، روی سعادت را خواهند دید. چرا که فساد مردم در گرو فساد شاهان است و فساد شاهان معلول عالمان و فساد عالمان نیز معلول غلبه حب مال و جاه است و هر که دوستی دنیا بر او ظفر یابد، ارازل را نیز نمی‌تواند امر به معروف کند چه جای اکابر (۳).

و بر همین اساس نیز روی سخن غزالی در کتاب خود بیشتر با فقیهان بی‌تقوا، متکلمان بی‌اخلاص و واعظان ریاکار است. چنانچه در بخشی از کتاب، غزالی خطاب به فقیهان بی‌تقوا می‌گوید که چرا تنها به ظواهر دین پرداخته‌اند و در قشر دین فرو مانده‌اند و از تفقه به افتاء قناعت کرده‌اند و علم حلال و حرام را نردبان ترقی دنیا و تقرب به سلاطین کرده‌اند. به تعبیر غزالی اینان پیام دل‌انگیز شریعت را که تقوا و اخلاص و محبت است، به طاق نسیان نهاده‌اند و آفات نفس را مهمل گذاشته‌اند (۴).

- در جای دیگری نیز متکلمان را مذمت می‌کند که مجالس مناظره می‌آریند و آنحاء فنون و حیل را در کار طعن و تحقیر رقیب می‌کنند و با دامنی ملوث به انجاس ریا و کبر و حسد، غم خویش را نخورده، جامه دین را رفو می‌جویند و شرط ایمان را ورود و قوف به قیل و قال‌های ایمان‌سوز می‌دانند. عمری را در جدال با دیگران سپری کرده‌اند اما لحظه‌ای را به جدال با نفس خویش نپرداخته‌اند. در تتبع عیوب رقیبان چه نعبها می‌خرند و چه فضلها می‌فروشند، اما در کشف عیوب خویش مسامحه و جهالت روا می‌دارند. سرمایه حیات را در گشودن عقده‌های تهی تباه کرده‌اند و به عقده وجود خویش نیم‌نگاه نیز نکرده‌اند (۵).

- در بخش دیگری نیز غزالی، واعظان را خطاب می‌دهد که چگونه ریاکارانه سخن از ذم ریا می‌گویند و بی‌بهره از اخلاص، درباره اخلاص داد سخن می‌دهند و به سجع و وزن اشتغال می‌ورزند تا کلامشان گوش‌نواز و دل‌ریا گردد. مردم را نه به خدا که به خویش دعوت می‌کنند. از آفات شهرت سخن می‌گویند، اما بی‌اعتنایی مردم و قلت مریدان را بر نمی‌تابند و خود دلباخته تکریم و اقبال خلایق‌اند. اینان شیاطین انس و ابلیسان آدمی‌روی و آدمی‌خوارند (۶).

بطور کلی آنچه در کتاب احیای علوم‌الدین آمده است، واجد دو ویژگی برجسته است. اول تکیه غزالی بر عقل و استدلال عقلی در اثبات نظرات خود و نیز رد نظریات رایج. دوم نقد او بر دین‌ورزان زمانه خود از جمله فقیهان، متکلمان و واعظان.

- اما مولانا جلال‌الدین که دو قرن بعد از غزالی زیست، با وجود تاثیر شگرفی که از ایشان پذیرفت و احترام فوق‌العاده‌ای که برای او قائل بود و او را عالم عالمیان می‌نامید، لیکن در دین‌شناسی طریقی جدای از معلم خود پیش گرفت. اگر غزالی در دین‌شناسی خود

حق علم و عقل را بجا آورد، مولانا دین‌شناسی خود را بر پایه عشق بنا نهاد و پای استدلالیان را چوبین دانست که سخت بی تمکین است. اگر خدای غزالی، خدایی بود عالم و عادل، اما مولانا خدایی را معرفی می‌کند که آفریننده عشق است و رحمت والاترین صفت او به شمار می‌رود. مولانا با وجود آنکه همچون سلف خود، بر فقیهان و متکلمان دوران خود طعن می‌زد و نقد روا می‌داشت، لیکن هیچگاه همچون غزالی در پای آنان نپیچید و با آنان به جدل برنخواست و در ذم فقیهان دنیاجوی و جاه‌طلب روزگار، سخنی به آشکار نگفت. از تمامی دنیا ساز رباب را برگزید و سماع را نیکو داشت که همین نیز سبب طعن متشرعان دراو بود.

- اینک به ابتدای سخن باز می‌گردیم. مرحوم بازرگان (۱۳۷۳-۱۲۸۶) در روزگاری می‌زیست که باب آشنایی و الگوبرداری از مغرب زمین باز شده و کشور در تب اصلاحات می‌سوخت. او خود جزء اولین دسته از دانشجویان اعزامی به اروپا در سال ۱۳۰۷ ه.ش بود. تلاش بازرگان این بود که مظاهر همخوان با دغدغه دینی خود را از تمدن اروپایی اخذ کرده و به جامعه عقب افتاده خویش انتقال دهد. اندیشه بازرگان بطور کلی از چهار وجه تمدن مغرب زمین، یعنی تفکر دموکراتیک و آزادی مآبانه، روح اجتماعی، تفکر عملی (Pragmatism) و روشهای علمی تاثیر بسیار گرفته است. دین‌شناسی مرحوم بازرگان دارای نکات بدیع و قابل توجه متعددی است، لیکن شاید بتوان مهمترین خصوصیت دین‌شناسی بازرگان را بر اساس همان چهار وجه پیش گفته، تلاش مجدانه او در انطباق مفاهیم دینی با عقل مدرن دانست. بازرگان بدلیل تخصص در علوم مهندسی و آشنایی با علوم ریاضی از یکسو و نیز تسلط و احاطه بر متون دینی به خصوص قرآن کریم از سوی دیگر، توانایی آن را داشت که از براهین عقلی و استدلال‌های علمی در اثبات نظریات دینی خود بهره جوید. از مطهرات در اسلام که از اولین کتابهای او بود و در آن شاهد تلاش بازرگان در اثبات علمی بودن فتاوی فقهی هستیم تا کتابهای دیگری همچون ذره بی انتها، دعا، راه طی شده، عشق و پرستش، چهار مقاله و ..... و در نهایت سیر تحول قرآن که نمونه‌ای بی بدیل از انطباق متون دینی با مبانی ریاضیات عالی به شمار می‌رود و در تمام آنها شاهد کوشش بازرگان در ارائه استدلال‌های علمی و دلایل عقلی در جهت فهم بهتر متون دینی برای انسان امروز می‌باشیم. در کنار این بعد از دین‌شناسی بازرگان، بعد دیگری را نیز در سیر اندیشه و نیز زندگی عملی بازرگان می‌توان دید که نقد فقه و انتقاد بر فقیهان دوران خود است. چه آنجا که از رشد سرطانی فقه گله می‌کند که چگونه جای را بر سایر ابعاد دین تنگ کرده است (۷) و یا آنکه اصولاً تفقه در دین را به معنای درک و معرفت دین و قابل ترجمه به دین‌شناسی میدانند و معتقد است که این امر شامل تمام مقاصد و موارد دین می‌گردد نه وجه خاصی از آن (۸) در عین آنکه اصل فقاقت را ضرورت دین می‌داند و فقها را مانند حقوقدانان سایر جوامع می‌شناسد (۹) و نیز بیان این موضوع که از مجموع آیات قرآن کریم، تنها ۷٪ آنها مربوط به مباحث فقهی هستند و سایر آیات (معادل ۹۳٪) مربوط به موضوعات دیگر از جمله بحث آخرت، رسالت پیامبران پیشین، امت اسلام و اهل کتاب، جهاد و خلقت انسان است (۱۰) و چه آنجایی که روحانیون را هشدار می‌دهد که آنچه بر خلاف انتظار مردم است و باعث هتک حیثیت دیانت می‌گردد، آن است که روحانیت بجای ملجائیت و پشتیبانی و همصدایی، ساکت و یا احتمالاً همگام یا جیره‌خوار مظاهر ظلم و فساد شود (۱۱) و اینکه اصولاً قرار نبوده که دسته خاصی برای همیشه تخصص و انحصار و ارتزاقشان در امر دین باشد (۱۲). نمونه‌هایی از این دست در بسیاری از کتابهای مرحوم بازرگان قابل حصول است. بر این اساس اگر مهمترین مولفه‌های دین‌شناسی بازرگان را تکیه بر عقل و رایه ادله و براهین عقلی در اثبات عقاید دینی و نیز نقد فقه به عنوان عام‌ترین عنصر اندیشه دینی و حاملان آن بدانیم، سخن به گزافه نگفته‌ایم.

دین‌شناسی مولانا و غزالی دو سر طیفی را شامل می‌شود که از عشق محض شروع و به عقل محض ختم می‌گردد، به عبارت دیگر دین‌شناسی مولانا و غزالی به‌مانند دو شیوه و مکتب در احیای دینی هستند که پسینیان آنها به یکی از این دو شیوه گرویدند و از یکی از این بزرگان پیروی کردند. بر این اساس شاید بتوان بازرگان را نیز از جمله احیای دینی پیرو مکتب غزالی دانست که تلاش نمود تا چهره‌ای از دین رایه نماید که بجای تکیه بر تقلید کور مقلدان، بر استدلال و توجیه عقلی ابعاد گوناگون دین، متکی باشد. سخن آخر آنکه، در عصر ما حق عقل آنچنان که باید ادا نمی‌گردد و تقلید راه را بر تعقل بسته است. عقلی که باید راهگشای دنیا و آخرت بندگان باشد، مهجور مانده است و متولیان دین نیازی به رایه ادله عقلی برای مقلدان خود نمی‌بینند. این امر قدرت استنباطات فقهی فقیهان را نیز فروکاسته است. عوام‌زدگی و سطح تدبر خود را بر مبنای سطح فهم عوام تنظیم نمودن و به این مقدار از تفقه بسنده کردن، دردی است که به عقیده مرحوم بازرگان- و نیز مرحوم مطهری- دیری است که مراکز و مدارس دینی ما را به خود

مبتلا ساخته است. این سخن به معنای آن نیست که در ازای جفای بر عقل، حق عشق در این دوران و در این دیار ادا شده است. همانقدر که عقل مهجور مانده است، عشق نیز منفور گشته است. بر سر عشق نیز همان رفته است که بر سر عقل. سخن از عشق بر زبان راندن به همان میزان مستوجب جزاست که سخن گفتن از عقل. لیکن آنچه نیاز مبرم امروز ما است، بکار گرفتن عقل در فهم متون دینی است. چرا که عشق راستین بر مبنای شناخت ایجاد می‌گردد و شناخت نیز از راه تعقل میسر خواهد بود، لذا در جامعه‌ای که عقل حرمت نداشته باشد و دانشمندان آن دیار قدر نبینند و بر صدر ننشینند، عشق نیز دیر یا زود، از آن جامعه رخت برخواهد بست. چنین جامعه‌ای راه رشد و سعادت اخروی را نیز نخواهد پیمود. این امر محتومی است که خداوند در قرآن کریم نیز بدان تاکید ورزیده است (۱۳). به همین خاطر است که امروز بیش از هر زمان دیگری به مکتب احیاگری غزالی، به حرمت نهادن به عقل، به وجوب نقد اندیشه دینی رایج و به احیاگرانی همچون بزرگان نیازمندیم.

---

- پانویس

- ۱: احیاء علوم‌الدین، ج ۱، ربع اول، کتاب العلم، باب دوم، ص ۱۷
- ۲: همان، ج ۱، ربع اول، کتاب العلم، باب دوم، ص ۱۷
- ۳: احیاء علوم‌الدین، کتاب الامر بالمعروف
- ۴: احیاء علوم‌الدین، ج ۱، کتاب العلم، و ج ۳، کتاب ذم‌الغرور
- ۵: همان، ج ۱، کتاب العلم، و ج ۳، کتاب ذم‌الغرور
- ۶: همان، ج ۳، کتاب ذم‌الغرور، و ج ۱، کتاب العلم، آفات المناظره
- ۷: مرجعیت و روحانیت
- ۸: نیک‌نیازی، ص ۱۲۱
- ۹: همان، ص ۱۲۴
- ۱۰: سیر تحول قرآن، ص ۱۶۵
- ۱۱: مرجعیت و روحانیت، ص ۱۰۴
- ۱۲: نیک‌نیازی، ص ۱۲۱
- ۱۳: سوره ملک، آیه ۱۰